

انصاری هرمز ۱۳۱۴ -

معلم خوب " یاد گرفتن را یاد می دهد"

هرمز انصاری

طراحی: پویا آریان پور

چاپ اول : پاییز ۱۳۸۹

" برای آنان که می اندیشدند"

موضوع : قطعه های ادبی - - قرن ۱۴

۸۰ ص

استفاده یا به اشتراک گذاری مطالب کتاب با ذکر منبع مانع است

www.Hormozansari.com

برای آنان که می اندیشند

معلم خوب

"یاد گرفتن را

یاد می دهد."

هرمز انصاری

پیش سخن

معلم باید درباره آن چه درس می دهد دایم مطالعه کند، تازه های به دست آمده را پیدا کند و به شیوه عرضه آن بیندیشد.

معلم باید آن چه را می دهد، شاگرد نیاز داشته باشد و درباره همان باشد که او باید یاد بگیرد.

معلم نباید عین آن چه را می گوید تکرار کند، ولی آن چه را که می گوید باید به اشکال مختلف و با کلام متفاوت دایم تکرار شود.

معلم باید همان گونه که درباره موضوع مورد عرضه خود می اندیشد و مطالعه می کند و درباره شیوه های انتقال، تمرین و تفکر می کند، یاد گیرنده را تا آن جا که لازم است بشناسد - گاه با کودک سروکار دارد، گاه با نوجوان یا با جوان دانشگاهی.

نمی شود آن گونه که با کودک رفتار می کنی با نوجوان پیش گیری؛ آن شیوه که در دانشگاه لازم است به کلی با رفتار با کودک و نوجوان تفاوت دارد.

معلم باید آن چه را تازگی دارد و راه یاد گرفتن است در کلاس مطرح کند و آن چه را که باید کودک و نوجوان و جوان تمرین کنند و بدانند به بیرون از کلاس محول کند.

خواندنی های بیرون از کلاس و بررسی ها و مشاهدات بیرون از کلاس، باید چیزی را که معلم در کلاس می گوید، برای شاگرد مفهوم کند.

خواندنی ها و یاد گرفتنی های کودک و نوجوان و جوان باید شیرین، قابل اعتماد و به یاد ماندنی باشد.

معلمی می تواند از یاد دادن خود لذت ببرد که همواره پیشاپیش یادگیرنده چیز تازه ای یاد بگیرد و شیوه تازه ای برای عرضه آن انتخاب کند.

اگر در کلاسی - دور از همه ما - دوگانگی پیش بیاید و معلم و شاگرد در مقابل هم قرار گیرند، یا معلم برای یاد گرفتن شاگرد به زور یا وسایل دیگر از قبیل تنبیه و نمره متوسل شود، این کلاس به دو پاره تقسیم می شود و در مقابل هم می ایستند و با دو قطبی شدن کلاس کار یادگیری سخت و تلخ می شود.

معلم باید شاگرد را دوست داشته باشد، به او شخصیت دهد، احترام گذارد و بیشترین اهتمام او آن باشد که شاگرد یاد گرفتن را یاد بگیرد و به آن علاقمند شود و برای ادامه زندگی خود ضرور بداند.

شاگرد در یاد گرفتن باید فعال باشد و معلم راهنما و رهبر ارکستر خوبی.

اگر شاگردی در پاسخ به آن چه مطرح می شود اشتباه می کند معلم باید به طوری که همگان مخاطب قرار گیرند پاسخ درست را در صحبت های خود - بی توجه به اشتباه کننده - بیاورد، به کلامی دیگر تشویق باید فردی باشد و تصحیح جمعی.

اگر شاگرد احساس کند معلم اسم او را می داند مشخصات او را می شناسد و با او دوست و همراه است از خود وابستگی و صمیمیتی نشان می دهد که لازمه یاد گرفتن است - به خاطر نیاز و به خاطر دل خود. معلم فقط به آن چه به عنوان درس یاد می دهد نباید توجه کند - اگر یادگیرنده یاددهنده را دوست داشته باشد و او را بپذیرد، هر رفتار او برایش ملاک عمل است و آن را بهترین می داند. معلم هم باید با "زندگی کردن، زندگی کردن" را به یادگیرنده بیاموزد.

۸۹/۲/۱۱/۲۰

معلمی

معلمی

برای اصلاح "غلط نوشته" ها نیست؛

برای

دادن ایده های ناشنفته است،
آوردن شیوه های ناآموخته،
به کارگیری ابزارهای ناشناخته.

برای

آشنا کردن آدمی است
با توانمندی های آدمی.
گشودن راه های بهره وری است
از آن چه هستیم و
از آن چه داریم.

برای

شکوفایی پربار تلاش انسان هاست
در ساختن زندگی -
زندگی در خور "انسان"

برای

آمیختن فلسفه و دانش و هنر است
در یک هماهنگیِ پرطنینِ آهنگِ زندگی

برای

پروردن استعدادهاست -
عشق به یادگیریِ نادانسته ها،
گنجایشِ
پذیرفتنِ ناداشته ها،
شوق به دیدارِ نادیده ها.

برای

به جا آوردن لحظه های "تغییر" است
دامن زدن به شعله های "تحول" است
به نمایش کشیدن همهٔ زیبایی ها
ستایش همهٔ ستودنی ها.

اردیبهشت ۱۳۸۷

بیایید

بیایید

بیایید

تا یک بار دیگر

در سپاس از آن چه “معلم” می کند

گردهم آییم.

دل ها یکی کنیم و

اندیشه ها روی هم ریزیم.

ببینیم

چه کرده ایم

چه داریم می کنیم

چه باید بکنیم

و چه می توانیم بکنیم.

ببینیم

کی به ما نیاز دارد

به چه چیز نیاز دارد

چرا نیاز دارد

چه گونه آن نیاز را برآورده کنیم.

نگاهی کنجکاوانه و آگاهانه

به آینده اندازیم

و بکوشیم

تا آن چه را می آید

آن گونه که می آید

بینیم و به تصویر کشیم و

برای آیندگان قابل رؤیت.

با آن چه داریم

و با آن چه می توانیم داشته باشیم

به پیشباز آینده رویم.

هم

خود را

برای آوردن و ساختن و سر و سامان دادن به آن

هشیار و توانمند کنیم

هم

بستر در خور روده‌های پرآب زندگی آینده را

لاروبی.

ما معلمان
خوب می دانیم
آن چه می آید
ریشه در آن چه رفته است دارد.
اما
آن ریشه بوده است و این میوه.
نه بی ریشه میوه ای خواهیم داشت،
و نه ریشه حکم میوه را دارد.
رسالت و توانمندی و خردمندی معلمان
در آن است که
ریشه و ساقه و شاخه و برگ را
به میوه رسانند -
لبه های دنیای گذشته را
روی لبه دنیای آینده خوابانند.
و شما
سکان داران کشتی فردا
همه عشق و اندیشه و توش و توان خود را
داده اید
تا آیندگان
با خصلی والاتر از گذشتگان
بار آیند
و با توشه ای بسیار غنی تر و قوی تر
از دانش راه بردن زندگی.

شما

در جای جای زندگی آنان؛
در آمدن و رفتن و نفس کشیدن و
اندیشیدن آنان
بذر مهر و محبت و شهامت و پایداری
و امید به فردا را
پاشیده و آبیاری کرده اید.

شما،

خود،

بذر آن چه را می کارید و نشا می زنید
در سینه های پرمهر و پرگنجایش خود
بوجاری کرده اید و آماده کشت.

شما،

خود،

تبلور حرف های تان هستید و
تجلی اندیشه های تان.

زندگی شما

پیام شماست

و

پیام شما

زندگی تان.

شما

نه دانش خوب زیستن و بهتر زیستن را
که خصال بهره برداری پرشور و انسان دوستانه
از این همه دانش به روز رسیده را
می پرورید و جلا می دهید.

شما

ذهن ها را

آن گونه باز می کنید

که در هوای تازه تنفس کنند و
در آسمان های بلند پرواز.

شما

اندیشیدن را

بر داشته ها،

بر گفتار و کردار و پندار دیگران،

بر بودها و نمودها

سرشت و خصلت آدمیان می کنید.

شما

معلم شدن را

در پذیرفتن مسئولیتی بزرگ می دانید -

مسئولیتِ ساختن زندگی

مسئولیتِ

ساختن آدم هایی

که باید

آن زندگی را پرشکوه و بالیدنی

سروسامان دهند

شما ...

۸۸/۲/۱۵/۳

ما خوب می دانیم که معلمی پیچیده ترین کار
فکری بشر است؛

اگر مهندس - که صرفاً با اشیاء کار می کند -
باید سواد و تجربه خوبی داشته باشد،
معلم چون با افراد کار می کند، و به کلامی بهتر
انسان سازی را بر عهده دارد،
باید

**هم سواد خوبی در موضوع مورد تدریس
داشته باشد،**

هم شیوه های انتقال را بداند،

و هم فراگیرنده را بشناسد.

طبيب که روی "طول" عمر آدم ها کار می کند
دوره های بسیار طولانی، تخصصی و پیشرفته
پزشکی را می بیند.
آن وقت

معلم - که روی "عرض" زندگی کار می کند -
بدون دیدن این دوره ها به خدمت گمارده می شود.
ما، که این قدر به کیفیت بها می دهیم، باید روی
معلم - که کیفیت زندگی را می دهد -
بیش از طبیب که کمیت آن را می دهد، حساسیت
داشته باشیم.

در کلامی خلاصه، مملکت متحول ما در صدر همه چیز به نیروی انسانی، به نیروی انسانی متفکر و متخصص و ماهر نیازمند است.

نیروهایی که دل مشعل کرده اند
باید مغزهای پرتوانی نیز داشته باشند.
برای انجام هر کار،

هر قدر قوای ذهنی قوی تری به کار گیریم نیروی عینی کمتری مصرف می شود. برنامه های ما، امیدهای آینده ما، که بنا دارد از میهن مان نمونه ای برای تعمیم بسازد، راهی جز تربیت سریع و همه جانبه نیروهای انسانی ندارد.

تربیت با مفاهیم و برداشت های به روز رسیده - ما مثل برخی جوامع به اصطلاح پیشرفته، انسان را ابزار کار نمی بینیم، و نیروی تربیت شده را ابزار پیشرفته نمی دانیم - در فرهنگ ما،

در وجود نیروی تربیت شده،
عشق و اندیشه همسنگ و همطراز است،
دانش و اندیشه به هم آمیخته است،
تئوری در عمل معتبر است،
دانش امر مهارتی شده است، تقوا شرط ضروری دست به عمل زدن است.

و از "من" به در آمدن و "ما" شدن
بنیادی ترین اصل خدمت و رستگاری.
ما،

در این زندگی پر تحول و پر تنوع عصر حاضر،
دست به هر امری بخواهیم بزنیم
باید برای آن آموزش دیده باشیم.

بدون آموزش

نه فقط مقهور طبیعت،

که محکوم به رفتن هستیم

و با آموزش

نه فقط ماندنی،

که قدرتمندترین مردم روی زمین

توانیم بود.

ما باید به آموزش بهای اول را بدهیم -
آموزش امر استراتژیک مملکت ماست،
آموزش مادرِ مادرِ صنایع است.
اگر آموزش تعیین کننده سرنوشت ماست،
"معلم" تعیین کننده آموزش است.

نمی توان به آموزش توجه داشت

و به معلم بی توجه بود -

بی توجهی به معلم،

بی توجهی به روند تاریخ

و نیازهای جامعه بشری است.

بی توجهی به معلم،
غفلت از آینده
و بی اعتنایی به سرنوشت آیندگان است.
ولی کدام معلم؟
معلم با صلاحیت های قابل اعتماد علمی،
معلم با تسلط بر شیوه های یاددهی،
و معلم با شناخت کافی از کودک و نوجوان و جوان.
این تصور
که آموزش "کودک" کار ساده ای است،
که هر کم سوادى از عهده آن بر مى آید،
کج گذاشتن اولین خشت بناست.
و این تصور
که هر کس هر چه مى داند مى تواند درس دهد،
تصورى غير علمى و غير عملى است.
در جامعه ما، معلم و مدير آموزشى، بيش از هر
متخصص ديگرى محتاج دوره ديدن و آموختن است.
اگر مى خواهيم پزشک خوب، مهندس خوب، قاضى
خوب، نويسنده خوب، مدير خوب، مادر خوب، پدر
خوب، همسايه خوب، داشته باشيم
بايد معلم خوب داشته باشيم.

این، دو طرف دارد - از یک طرف معلمین ما باید همه آن صلاحیت ها را احراز کنند و از طرف دیگر جامعه باید جایگاه والای آنان را تعیین و تأمین کند.

نمی شود کسی برای انسان

این قدر ارزش و اعتبار داشته باشد،

ولی جایی در خور به او داده نشود.

حقیقت این است که دولت، با وجود مسؤولیت بسیار سنگینی که در امر آموزش و تأمین معلم دارد، با وضع موجود و سیستم های موجود، نمی تواند اقدامات فوری، چشم گیر و قابل قبول در زمینه تأمین و رفاه معلمان داشته باشد. در حدود یک میلیون نفر برای آموزش و پرورش این مملکت کار می کنند، که این رقم همچنان افزایش خواهد یافت. پس در جهت تأمین صلاحیت ها و تأمین مالی - رفاهی - اجتماعی معلمان نمی شود فقط کار دولتی کرد، باید کار مردمی - دولتی کرد.

از استقبال بی سابقه و صادقانه همه مردم در امر آموزش - که امر خودشان است - باید به درستی و با درایت بهره برداری کرد. باید با برنامه ریزی های دقیق و حساب شده، و اعلام بسیج بزرگ برای "تربیت نیروی انسانی"، همه امکانات مرتبط کشور به خدمت آموزش و پرورش درآید تا در اشتراک مساعی با دانشگاه ها، و سایر مراکز علمی- آموزشی کشور، مدیران و معلمان با صلاحیت تربیت کند و کار آموزش مستقیم را به آنان سپارد. دولت باید همواره تسهیلات لازم برای تأسیس مدارس مردمی و آموزشگاه های آزاد را تدارک ببیند و با سیستم های قابل اعتماد ارزشیابی، فعالیت های آنان را رهبری و حمایت کند. حقوق و وظایف کادرهای تربیت شده و سازمان دهندگان آموزشگاه ها باید روشن و رشد دهنده باشد - مقررات ما باید در جهت رشد و بالندگی، و سلامت علمی- اخلاقی- سازمانی مدرسان و سازمان دهندگان باشد.

**حقوق تحقیق و تألیف و تربیت و تدریس، باید
جاذب نیروهای پرتوان و متعهد این
مملکت باشد**

و همپای آن باید
شرایط بهره وری از این حقوق فراهم گردد.
آموزش نباید برای گروه خاص و برای کسانی
باشد که - به اصطلاح - صلاحیت دیدن این دوره ها را
دارند،
بلکه باید عمده‌تأ متوجه گروه ها و افرادی باشد که
نیاز به آموزش دارند،
که اگر آموزش نبینند مخرب و منحرف و ناسازگار
می شوند.

ارزش کار آموزشی
نه به یک آغاز خوب،
که به یک پایان خوب است.
اگر آموزش عمده‌تأ به مردم سپرده می شود
به آن معنی نیست که وزارت آموزش و پرورش از
آموزش مستقیم محصلان کنار می ماند؛
رسالت آموزش و پرورش در آن است که همواره
مدارس دولتی را نمونه ای برای تعمیم نگه دارد.

بیایید ایران را مدرسه کنیم،
میهن مان را، با "معلم" مدرسه کنیم.
محافل آموزشی ما باید فاصله میان کار و مدرسه را،
یا بهتر بگوییم زندگی و مدرسه را، از میان بردارند -
زندگی مان یک جا بشود مدرسه و
مدرسه مان بشود کارگاه زندگی.

در جامعه ما،
که چشم همه جهانیان
به آن دوخته شده است،
بالاترین حقوق مالی - رفاهی - اجتماعی
باید برای معلم -
که خود والاترین مقام را دارد -
تأمین شود.

بخوانید، بیندیشید.

بپرسید، بیندیشید.

مقایسه کنید، بیندیشید.

ارزشیابی کنید، بیندیشید و

محصول اندیشیدن را

با صاحبان اندیشه در میان گذارید.

عمده را، اصل را، مادر را، تعیین کننده را

زیر سؤال برید.

“رشد” شما در چیست؟

رشد خود را بخواهید -

تمام توانمندی شما در دانستن است،

در دانش شما،

در اندیشه شما

در مهارت های کاربردی تان.

مشارکت کنید، بالا بیاوید

“کار” و بازده آن، و شیوه های برخوردی؛

هویت ماست،

شخصیت ماست،

اعتبار و توان ماست.

اول ایده هاست،

بعد شیوه ها

شناخت وضعیت،

شناخت فرا گیرنده ...

شما باید

بیش از قدرت کاربردی تان،
به شیوه های انتقال تان متکی باشید
باید دیدن بچه ها را درست کنید،
گوش دادن آن ها را درست کنید.
خواندن شان را درست کنید
و، به کلامی دیگر،

یاد گرفتن را به آن ها یاد دهید؛

که این همه

علم می خواهد و تکنیک و تمرین.
شما به اتکای تجربه خودتان در یادگیری
نمی توانید

روی بچه های مردم،
روی نسل آینده،
کار کنید.

شما باید

از همه متخصصان و کودک شناسان و روانشناسان
و آینده نگران
کمک بگیرید
که هر کدام شان یک چیز بچه را درست کنند،
یک قابلیت را در او تقویت کنند.

شما باید روی هماهنگی عصب و عضله کار کنید،
شما باید

دقت و تمرکز حواس و قدرت تمیز و توان تحلیل
را

به بچه یاد دهید -

نه یاد دهید؛

که در او ایجاد کنید.

شما خوب می دانید که

“دانش” یک چیز است و “مهارت” یک چیز دیگر -

شما باید از دانش به مهارت برسید،

یا بهتر بگوییم،

اگر دانش مال شماست

با تمرین و تمرین و تمرین -

با تمرین های علمی و سیستماتیک -

باید در بچه مهارت کاربردی ایجاد کنید.

ممکن است شما هم اشتباهی به بچه یاد دهید که

چه گونه باید گوش داد، چه گونه باید ممیزی کرد، چه

گونه باید اندیشید و چه گونه اندیشه های خود را بیان

کرد،

ولی او هرگز نتواند درست گوش بدهد و با سرعت و

قدرت، ممیزی و تحلیل کند و بر اساس دیده ها و

دانسته ها بیندیشد و اندیشه خود را بیان کند.

پس او هم یک نفر دیگر را پیدا می کند که به او بگوید چه گونه باید دید و چه گونه گوش داد و چه گونه شناخت و چه گونه اندیشید و ... این بشود فقط انتقال دانش یک امر؛ بدون قدرت در اختیار گرفتن آنچه در ارتباط با آن دانش می آید.

شما باید

دانش آن چه را می خواهید "درس" دهید داشته باشید -

تردید های تان از بین رفته باشد، سوادتان را "تازه" و جوابگوی پرسش های روز نگه داشته باشید و خودتان بتوانید آن چه را می دانید "عمل" کنید. شما باید یاد بگیرید که چه گونه یاد دهید - آن چه را خود با زحمت و مرارت و صرف وقت و انرژی کسب کرده اید

راحت، شیرین، سبک و به یاد ماندنی منتقل کنید. برای آن که بتوانید پیام تان را برسانید باید پیام گیرنده را بشناسید، باید به دنیای او راه یابید، باید قابلیت هایش را بشناسید

و یاد بگیرید آن ها را تقویت کنید،
باید با او “خودی” شوید
و باید قبول تان کند.
پس سه خط اصلی دارید -
سواد قابل قبول،
شیوه های انتقال،
و شناخت پیام گیرنده.
شما باید محیط یادگیری را به وجود آورید،
باید فضای بده- بستان آراء و اندیشه را فراهم کنید،
باید میل به یاد گرفتن را تقویت کنید،
باید شوق خواندن را،
عادت کنکاش را،
لذت شناختن را،
منطق اندیشیدن را،
روی پای خود ایستادن را،
با جمع کارکردن را
در او بنشانید.

باید او را “فعال” کنید،

نه خود فعال مایشاً باشید.

شما باید فکر کنید،

برنامه بریزید،

شرایط اجرا فراهم کنید

و او باید در فضای دل انگیز پرداخته تدبیر و تجربه

و عشق و تلاش شما

به دنبال عشقش بگردد،

عشقی که شعاعش به بی نهایت است.

“یادداشت” پیش از سخنرانی
امتحان ورودی استاد

یک روز،
هدف از آموزش،
هدف از “تربیت”
انتقال شیوه های زندگی کردن
از نسل گذشته بود
به نسل آینده.
امروز
هدف از آموزش،
هدف از تربیت
تغییر است،
تحول است،
نوآوری است.
ما در جهت تخریب نمی رویم؛
در جهت جایگزینی می رویم.
جایگزینی آن چه باید باشد
به جای آن چه هست.
ما روح زندگی می آفرینیم؛
دل های پرشور،
قامت های افراشته،
ذهن های باز،
دست های ماهر.

اندیشه های ورزیده -
سرشار از دانش روز.
چشم و گوش باز
برای دریافت آگاهی ها
فن و مهارت مشاهده،
ذهن تحلیل گر،
مشاهده،
مطالعه،
مقایسه،
مهارت
در باز کردن و بستن.
عناصر ساده را در "ترکیب" دیدن
و ترکیب را در تحول.
هر چه سرعت تغییرات بیشتر باشد
عمر آگاهی ها کوتاه تر است
و دانش تحصیل شده نارسا تر.
ما باید جستجوگری را،
پرسشگری را
چگونه یاد گرفتن را
و چابکی در بهره برداری
از آگاهی های دریافت شده را،
سرشت یادگیرندگان کنیم -
پاسخ تازه به محرک های از راه رسیده را،
شستشوی عادت ها را،
تهویه داشته ها را.

خانه تکانی انبارهای
انباشته شده از
تاریخ منقضی ها را.
دل کنند
از آن چه روزی
دل انگیز بوده است
و امروز دل آزار.
زدودن آن چه در دیواره رگ های خون رسانی مان
رسوب کرده است و
مانع رسیدن خون تازه
به بافت ها و قلب تپنده مان می شود
و راه را بر هر تازه وارد ناآشنایی می بندد.
فروتنی و نرمش ما
باید ما را به پیشباز
نو وارد ناآشنا بکشاند
شاید بذری دیگر و نهالی دیگر و شیوه کاشتی دیگر
در کوله بار اندیشه ها و دستاوردهای خود
داشته باشد.
بستن درها و پنجره ها
اگر برای "خوابیدن"
پاسخی مساعد داشته باشد،

برای زندگی کردن،
زندگی پرشور و سرزنده داشتن
بازدارنده است،
زیانبار است.
معلم روح زندگی می دهد،
امید به آینده می آفریند،
آرامش می بخشد،
و شیوه های لذت بردن
از داشته ها را.
کار معلم
خوشایند کردن
ناخوشایندها است.

یادداشت

پیش از امتحان ورودی استاد

پرنده های عشق
آواز مرا بخوانید؛
که دلم
در سینه شما می تپد.

برای من خیلی غرور انگیز است، شادی آفرین است
که با شما باشم.
غرور انگیز است، شادی آفرین است؛
از آن جهت که می دانم
“ که ” هستید، “ چه ” می کنید.
شما همه مفاهیم را دارید عوض می کنید؛
به روز می رسانید،
حال و هوا و مصرفی دیگر
به آن ها می دهید.
شما نه مدرسان،
که رهبران زندگی آینده اید.
نه رهبران،
که سازندگان آن -

سازندگانی که از روی دست دیگری

تقلید نمی کنند -

دست همه را می بینند، دست همه را می خوانند،

می فهمند،

فکر می کنند، می سنجند.

فکر می کنند، می سازند.

می سنجند، فکر می کنند،

مقایسه می کنند،

ارزیابی می کنند،

ارزشیابی می کنند.

مقایسه می کنند با آن چه بوده است،

و با آن چه باید باشد.

و باز فکر می کنند،

برنامه می ریزند،

روش عوض می کنند،

نیروی تازه می گیرند

ابزاری دیگر،

فضایی دیگر،

یارانی دیگر

و دیدگاهی دیگر.

برای خوب فکر کردن
آگاهی های روشن می گیرند -
به روز رسیده، چند جنبه ای، چند وجهی.
و با کشف رابطه ها، درک رابطه ها و قدرت محاسبه
می سازند آن چه را که نبوده است؛
با استحکام، زیبایی، دقت، ظرافت
و لطافتِ عرضه.
اختراع می کنند، می سازند،
و بر می گزینند
ابزاری را که پاسخگوی آن روش و آن برنامه است
و در خور آن هدف.
ما دیگر نمی توانیم هدف های تغییرناپذیر،
برنامه های بریده و دوخته شده،
روش های شکل گرفته و رنگ باخته
و ابزارهای امانتی
داشته باشیم و پیش پا نهیم و دنبال کنیم و در
دست گیریم.

ما هر چه داریم از دیگران داریم -
این یک حقیقت است -
از گذشتگان، معاصران، همکاران و همفکران.
اما این، همه، برای آن است که ما خود
درست ببینیم و درست بیندیشیم و
درست دانش و اندیشه و مهارت و احساس
پرشور خود را
در بازدهی ای دیگر متبلور کنیم.
بازدهی ای که تبلور اندیشه های نو است
و اجراهای دیگر.

۸۴/۲/۱۵/۱۸

“چه و که”

معلم خوب، بیشتر روی که کار می کند تا روی چه.
“چه” می تواند سواد تو باشد، خانه تو باشد، مقام تو باشد، ثروت تو باشد یا چیزهایی که می شود از تو گرفت.

اما “که” شخصیت توست - مهربانی توست، شجاعت توست، سخاوت توست، پایداری توست و آن چیزهایی است که درونی توست و با تو زندگی می کنند.

روی “که” کار کردن، کار پراهمیت و مشکلی است، کسی که کار می کند باید به مراتب بالاتر از آن چیزها را داشته باشد.

باید مهربان باشد، شجاع باشد، امیدوار باشد، خوشرو و خوش برخورد.

مردم فرزندان خود را نه فقط برای “چه” که برای “که” به مدرسه می فرستند و معلم خوب، دایم با تلقین و تمرین روی “که” خود کار می کند و می خواند و می پرسد و می بیند و می اندیشد و مبارزه می کند تا “که” آن گونه باشد که بتواند به مردم دیگر بگوید “مثل من”.

فقط یک چیز مشکل است و آن زمان است.

نباید معلم انتظار داشته باشد که شاگرد عین او بار
آید ولو خود - آن گونه که مردم می گویند - بهترین
شناخته شود.

آینده، کس دیگری و چیز دیگری طلب می کند که
معلم هوشیار، آن کس و آن چیز را می تواند ببیند.
خصال آدم ها بسیار بالاتر از داشته های آن هاست،
خصال به داشته ها معنا می دهد، اعتبار و زیبایی
می دهد و یک داشته معین بستگی دارد که مال که
باشد - خوشایند یا ناخوشایند.

و معلم خوب، اگر دوست داشتنی و مورد قبول
باشد آن چه را که می گوید و عمل می کند سرمشق
فراگیرنده خواهد بود.

۸۹/۲/۱۲/۲۳

موقعیت رشد دارید،

موقعیت رشد فراهم کنید.

داشته ها را زیر سؤال برید.

شما نباید اسیر یک عادت و یک باورداشت شوید.

باید توان و توانمندی را

از نو تعریف کنید.

جای تن و ذهن را -

در پرورش و بازدهی -

عوض کنید.

رشد عاطفی، فکری، بیانی، اجتماعی و بدنی را

با باز کردن ذهن،

و نیرومندسازی آن

پرشکوه کنید.

یادگیری را هم

در شور و شوق و حرکت

پربار کنید.

و حرکت را

در پرتو عشق و اندیشه

و رهایی از ریسمان های پوسیده

پای بندی های تاریخ منقضی.

پیام ها را

سرشار از انرژی و احساس

بفرستید.

با تمام وجودتان

پیام گیرنده را دوست بدارید و

راه ببرید.

جای فشار از بیرون را

به میل درون دهید؛

به انگیزه های آفرینش -

آفریدن آن چه

سبد گل های زندگی را

نمایان تر و

خوش رنگ و بوتر

می کند.

“یادداشت” پیش از سخنرانی

شما با انگیزه های متفاوت به معلمی رو آورده اید.
برای وحدت نظر، برای هماهنگی در عمل،
نیاز داریم

انگیزه های مان را یکی کنیم -

انگیزه های قوی داشته باشیم.

انگیزه قوی با شناخت درست دست می دهد؛

شناخت وضعیت،

شناخت نیاز،

شناخت آینده.

و شناخت در مقایسه دست می دهد؛

مقایسه با همگون،

مقایسه با گذشته،

مقایسه با ایده آل ها و انتظاراتها.

مقایسه در تئوری و در عمل

تئوری از عمل به دست می آید؛

از تجربه،

اما هدایت کننده عمل است.

درباره ارزشیابی استاد

ارزشیابی اسمش سر خودش است؛
باید "ارزش" ها را پیدا کند، ارزیابی کند، بها دهد،
و پاسداری.

ارزشیابی با دیدی دیگر "فرهنگ" ماست؛
می گوید چه چیزی برای ما ارزش است، ضروری
است، عزیز است و کارساز.

پس باید حواس مان جمع باشد گرفتار
باورداشت ها و قبولداشت ها و نظریه های رنگ باخته
دیگری نشویم.

برخی نظریه ها و دستاوردها ممکن است کاملاً
درست باشد، منطقی باشد، کارساز باشد،
اما برای جایی دیگر، و برای امری دیگر - یا برای
زمانی دیگر.

ما باید پیدا کنیم در این مرحله حساس
سرنوشت ساز که ما هستیم، در این وضعیت اختصاصی
که داریم، با این آدم های موجود، یا دسترس، با آن
انتظارات، با این امکانات، با آن توقعات و با این
بلندپروازی ها و بیش خواهی ها چه باید بکنیم، و چه
می توانیم بکنیم.

ما برای یک کار بزرگ فرهنگی شکوفای
سرنوشت ساز، بیش از همه به “انسان” نیاز داریم؛
انسانی که زندگی را دوست داشته باشد، به مردم
احترام بگذارد، عاشق باشد، “کار” را “هویت” خود
بداند، غنای مالی و معنوی را توأمان بخواهد، درون و
بیرونش یکی باشد، آینده را بفهمد، با آیندگان در
نگیرد، برای آنان حقوقی در خور خودشان قابل شود.
“تقابل” را به جای “تفاهم” ننشاند، و دست دوستی
همه را بفشارد؛ ولو با تفاوت در پندار و گفتار و کردار.
این آدم اگر کارِ یاددهی را به عهده گیرد یادگیرنده
دامنش را می چسبد، به او پناه می برد، و حرف هایش
را “حجت” می گیرد.

انسان وارسته ای که “معلمی” اختیار می کند باید
توجه داشته باشد که این پیشه با هر پیشه و حرفه
دیگری توفیر دارد.

آن یکی طبیعت را می سازد، مساعد
زندگی مسلط تر می کند،
و این یکی زندگی سازان را می سازد،
سرنوشت سازان را می سازد، تاریخ را شکل و شمایل
می دهد.

روی انسان کار کردن، و از انسان آن ساختن که
باید،

ویژگی هایی می خواهد، که بالاترینش شناخت
همان انسان است.

ویژگی های یک انسان - از تولد تا هر وقت که
هست - لحظه به لحظه و جا به جا فرق می کند.

مربی باید این ویژگی ها را ببیند، بشناسد، بفهمد،
رعایت کند و هدایت - هدایت به سوی آن چه باید
باشد.

پس دو علم بزرگ، دو کار تعیین کننده، دو وظیفه،
به گردن فرادهنده است؛ یکی آن چه را هست، آن گونه
که هست به جا آورد، بشناسد، درک کند،

و دیگر آن چه را باید باشد، آن گونه که آرزو
می کند، که انتظار دارد، که علم و زندگی تأیید
می کند، ترسیم کند -

تعریفی روشن، منطقی، علمی - و بالاتر از همه -
قابل دفاع از آن چه باید باشد.

و شیوه های رسیدن از آن چه هست به آن چه باید
باشد؛

پل قابل اعتماد انتقال از "بودن" به "شدن" -
شیوه های انتقال.

خوب، اگر بنا باشد ما چیزی را انتقال دهیم، یا به کلامی دیگر، “یاد” دهیم باید آن چیز را خود خوب بشناسیم؛

باید آن چیز ضروری باشد، کارساز باشد، تحول آفرین باشد، نجات بخش باشد و داروی دردهای کهنه و نو.

دانش ما باید به روز رسیده باشد، مبانی قرص و محکمی داشته باشد، تأیید گرفته باشد، و درست به درد آن کاری بخورد که گرفتارش هستیم؛ که ناگزیر از انجامش هستیم.

خوب، پس از ویژگی های غیر قابل چشم پوشی یک استاد خوب آن است که فراگیرنده را بشناسد، توان و احساس و نیاز و علایق او را درک کند، با او زندگی کند و با او زبان مشترک داشته باشد.

دیگر آن که چیزی برای عرضه، برای یاد دادن، داشته باشد. چیزی که هم ضروری است، هم قابل اعتماد.

و آن وقت بتواند آن چیز ضروری را، آن چیز زیبا را، آن چیز به موقع را،

با شیوه هایی که دل انگیز است، که سریع ترین وسیله انتقال است، که به یاد ماندنی است، به خورد فراگیرنده دهد، به اعماق وجود او بفرستد، جزو داشته ها و دانسته هایش کند.

یک استاد خوب باید دانش به روز رسیده قابل اعتماد ضروری خود را به فراگیرنده ای که خوب می شناسد و می فهمد با شیرینی، زیبایی، سرعت و سبکی انتقال دهد.

این استاد نمی تواند متکلم وحده باشد، نمی تواند فاعل مایشاء باشد، نمی تواند قلدر و زورگو باشد، نمی تواند از واسطه ها و وسایل بیرونی - مثل نمره و تنبیه و جایزه و وعده های دیگر - استفاده کند.

این استاد "شاگرد" محور است، به دل او راه می یابد، با او پیوند می خورد، او را در همه برنامه ریزی ها و تصمیم گیری ها سهیم می کند -

منتهی "مغز" از استاد و "دل" از شاگرد.

استاد باید هدف داشته باشد، برنامه داشته باشد، روش داشته باشد و راه های به کارگیری وسایل را خوب بشناسد.

و شاگرد باید خوب در هدف گیری و برنامه ریزی و اتخاذ شیوه های انتقال توجیه و همراه شده باشد. باید همه دل و توانش را به یادگیری بسپارد و نتایج این یادگیری باید در آن و در لحظه مشهود و محسوس باشد.

باید نتایج مثبت و عملی این یادگیری را در رفتار و در زندگی خود و در آفرینش زیبایی ها ببیند، باور کند و به آن دل بندد.

واسطه ها و ارزش های آویزه ای باعث می شود که یادگیرنده یاد داده شده ها را به "درون" خود ندهد - جزو وجودش نکند، یا به کلامی دیگر، "امر خود" تلقی نکند - برای دیگری خوانده و پاداشش هم با دیگری.

اما برخورد های زیبایی فرادهنده با فراگیرنده، این احساس را در یادگیرنده به وجود می آورد که به آن چه می گیرد سخت نیاز دارد؛ مثل آب است برای او در تشنگی شدید، و مثل لقمه ای است در بی رمقی از گرسنگی -

معلم باید ضرورت آن چه را یاد می دهد خود باور کند و شاگرد نیز، باید مصرف آن را ببیند، بشناسد، و ضرور بداند.

در این برخورد است که معلم راه و رسم "یاد گرفتن" را یاد می دهد - این علم و این شیوه و فن، بسیار ضروری تر از آن چیزی است که معلم عملاً یاد می دهد.

"چه" یاد گرفتن صدر همه است، همه تلاش ها به خاطر آن است، اما اگر "چگونه" یاد گرفتن نباشد آن "چه" روی دست مان می ماند.

استاد در کلاس چه یاد گرفتن و چه گونه یاد گرفتن را یاد می دهد و شاگرد با کار بیرون آن را امر رفتاری خود می کند.

کار کلاس نباید با تمرین های وقت گیر و با توضیحات غیر ضرور جای تمرین بیرون را بگیرد و کار کلاس نباید برای "یاد گرفتن" باشد - تمرین های بعدی با شیرینی، با سبکی، و با فراوانی، آن چه را شاگرد فهمیده است ملکه او می کند، به وجودش می دهد؛ امر مهارتی و اجرایی او می کند.

خواندنی ها و شنیدنی های ما باید آن چنان زیبا، پرکشش، سبک و شیرین باشد که خواننده و شنونده حواس خود را به دریافت "پیام" بدهد؛ نه به حل مشکلات نوشتار و گفتار.

به کلامی دیگر، آن چه پیچیده و مغلق و طولانی، استاد با “چشم” و “گوش” می گیرد، باید ساده و شیرین و زیبا و به یاد ماندنی به “زبان” دهد.

ما نباید ساده گویی را در کم کردن مفاهیم دنبال کنیم، درست بر عکس آن، باید با بیانی مفهوم، ترکیبی ترین و پیشرفته ترین دستاوردهای بشر را آن گونه عرضه کنیم که دریافت کننده احساس کند آن ها را از قبل می دانسته است و حرف تازه ای نیست.

این تنها “بیان” نیست که می توان ساده و شیرین و زیبا کرد، بلکه هر عرضه دیگری را نیز می توان “دل انگیز” کرد.

از آن جمله است به کار بردن تصاویر و اشیاء و فیلم ها و اسلایدها، و اندام ها.

چرا راه دور برویم، خود حرکات - رفتار استاد می تواند انگیزه یادگیری باشد و بهتر است بگوییم خود یادگیری، عین یادگیری.

ما نباید ضعف یاد دهنده را - در به کارگیری اندام و تصویر و شی و فیلم - به حساب ضعف یادگیرنده بگذاریم.

یادگیرنده خود را - با همه استعدادهای بالقوه - در اختیار گذاشته است و می گوید:

تو اگر توان ساختن داری، من استعداد ساخته شدن دارم.

این تویی که راهبری، این تویی که باید به درستی و به روشنی بدانی چه داری، چه می خواهی و از آن چه داری چه گونه آن چه را می خواهی بسازی - علم تو همین است، مهارت تو همین است، عشق تو همین است و بازدهت.

۷۹/۲/۵/۱۱

طبیعی است که اگر کسی بخواهد دانش به روز رسیده آن چه را یاد می دهد داشته باشد، فراگیرنده را بشناسد، و شیوه های انتقال را بداند باید پیوسته و گسترده بخواند و بپرسد و اندیشه کند و بیازماید. علم و درایت دیگر او آن می شود که چه بخواند، از کی بپرسد و کجا به کار بندد. پس خودآموزی او، پرسشگری او، مشارکت او و تلاش او در راه به اجرا درآوردن دانسته هایش، نقش اصلی را در ساختن شخصیتش، و به تبع آن، در ارزیابی و ارزشیابی او دارد.

معلم خوب باید در درجه اول شاگرد خوبی باشد؛ باید یا بخواند و پژوهش کند و فکر کند و بنویسد و کنفرانس دهد و راهنمایی کند یا بنشیند و یاد بگیرد که چه گونه یاد دهد؛ چه گونه بیازماید، چه گونه ارتباط بگیرد و چه گونه فراگیرندگان را ارتقا دهد.

پس شرکت پی گیر، معتقدانه و رشد دهنده او در کلاس های تربیت معلم، در حوزه های تعلیماتی، در گفتگوهای برنامه ریزی شده مرتبط با آموزش، ارزشیابی اوست.

که این همه اگر منجر به تولید نشود؛ اگر بر زبان و قلم او جاری نگردد، اگر به نوک پنجه هایش نیاید، قابل ارزیابی و ارزشیابی نیست.

چیزهایی ارزش است، مورد نیاز است، تحسین انگیز است و کارساز - و چیزهایی ضد ارزش است، بازدارنده است، مخرب است و ضد حرکت سازمانی.

آن چه ارزش است رشد کردن و رشد دادن است؛ رشد به سوی کمال - رشد فکری، رشد بیانی، رشد عاطفی، رشد اجتماعی، رشد مهارت های فکر کردن و تصمیم گرفتن و به اجرا درآوردن.

پس ما رویدادهای منفی را متر نمی کنیم که هر چه کمتر باشد امتیاز بیشتری دهیم.
ما آن ها را باز دارنده به حساب می آوریم که “تکرار” یا “استمرار” هر یک موجب برکناری بی تردید عامل آن می گردد.
حرف های مثبت بزنیم؛

اگر قرار است استاد دانش روز را با بهترین شیوه های انتقال به فراگیرنده ای - که رشد جسمی و فکری و عاطفی و بیانی و اجتماعی او را خوب می شناسد - منتقل کند، باید با محبت و صداقت او را راهنمایی کند، به او منابع خوب و به روز رسیده بررسی و مطالعه معرفی کند، باید به آن چه او در خارج از کلاس - اعم از نوشته و گفته و ساخته - تهیه کرده است بهای بسیار بدهد.

باید توجه فردی و تصحیح جمعی داشته باشد، شاگردان خود را دوست بدارد و به آن ها احترام گذارد باید برای همه آنان - از پایین ترین سن تا هر جا که در محضر او حاضر می شوند - شخصیت در خور قایل شود. به دور از اهانت و تحقیر و سرزنش با آنان همدم و همراه شود تا با ارائه آن چه باید باشد میدان را برای آن چه نباید باشد تنگ کند.

پیام های آن چه را عرضه می کند باید به درستی بشناسد، باور کند و دریافت و به کار بستن آن ها را ضرور بداند.

هیچ نوشته و گفته و عملکردی نباید تهی از آگاهی و دانش و خردورزی و تلطیف احساس و سجایای عالی انسانی باشد.

تدریس و تمرین نه تنها واژگان را گسترش می دهد و دقیق می کند، نه فقط ساختارها را پر استحکام، کوتاه، گویا، هنرمندانه و قابل اعتماد می کند، که بار ارزشمند مفاهیم نو دارد و بستر رساندن حرفی تازه می شود - که آن حرف آب گوارای خنکی است بر لب های تشنه فراگیرنده.

استاد از دو چیز برای رساندن پیام های ضرور پرهیز می کند - از درازگویی و از مطلق گویی.

معلم باید دایم توان دریافت محصل را
دامن زند و شعله ور سازد.
و خود هیمة درون را بیفروزد
که کم نیاورد.
دانش خود را و شیوه های انتقال را
پیوسته زیر و رو کند،
خاک گیری کند؛
و پرتراوت به روز رساند.
فراگیرنده را بشناسد و
به اعماق وجود او برسد.
عناصر ساده را بشناسد،
انتخاب کند،
و در پیدایش ترکیب تازه
هوش و حواس و دانش و درایت خود را
به کار بندد.
به بچه ها یاد دهد
که هر کاری شدنی است -
اما دانش می خواهد،
خرد راه بردن دانش می خواهد،
ابزار و فضای مناسب می خواهد،
و پی گیری.

قدم اول آن است که تو بخواهی،
خواسته خود را بکاری،
دایم رسیدگی و هرس و آبیاری کنی
و آفت زدایی.
روش هایت را نیز -
با آخرین دستاوردهای روز،
با دانش و ابزار پیشرفته،
پر بازده و پر بازده تر کنی.
که دانش و ابزار و شیوه های تولید تو
در گرو روش های زیبا،
مردمی،
و مبتکرانه است.

امتحان ورودی استاد

می شود عاشق شد،
ظرفیت ها را پیدا کنید،
خصال را بپرورید،
وجودتان را به کارتان دهید.

* * *

یکی از زیباترین چهره های این سرزمین
این است که
بهترین ها، جوان های بلندپرواز، بیش خواه
میهن دوست و آینده نگر
به امر معلمی رو می آورند.

یاد گرفتن
امر طبیعی موجودات روی زمین بوده است؛
یکی می دهد به سیستم عصبی اش
می شود
عادت، غریزه، طبیعت وجودی،

و یکی داریم
با یادگیری تازه
خود را و محیط خود را
تغییر می دهد
به دلخواه در می آورد،
با شناخت بیشتر،
زندگی بهتر می کند.
و به آن جا می رسد که در می یابد
هیچ کاری نشد ندارد.
در می یابد که
ظرفیت انسان
به بزرگی همه دنیا است.
در می یابد که
نیروهای درونی
بسیار نیرومندتر از
نیروهای بیرونی است.

“یادداشت” پیش از سخنرانی

اگر حقیقت دارد که
می خواهیم آیندگان را بسازیم
باید آینده را -
آن گونه که می آید -
بشناسیم.
و نوجوانان را
برای زندگی در آن آینده
“تربیت” کنیم.
برای آن که آینده را بشناسیم،
و بتوانیم در ساختن آن شرکت داشته باشیم
باید “حال” را
- آنچه را داریم -
با همان طبیعت و ویژگی ها
بشناسیم.
برای آن که حال را
و آنچه را داریم
به درستی بشناسیم
باید آن چه را بوده است
با همهٔ تحولاتش
بشناسیم.

در حقیقت،

نه وقایع تاریخی را؛

که تاریخ وقایع را.

آن وقت خودمان را زیر سؤال بریم

ببینیم آدم چنان دورانی هستیم؟

معلم آن دوران و آن نوجوانان هستیم؟

ما، باید، پیش از هر چیز و

بیش از هر چیز

روی خود کار کنیم.

ما ذهن را باز می کنیم،
ما با آن ها
از مبانی و اصولی دیگر صحبت می کنیم،
ما تعریف ها و توقع ها و نگرش ها را
به روز می رسانییم.
ما تصویر درستی - از آن ها -
به خودشان و به اولیاء و مربیان شان می دهیم.
ما یاد گرفتن را یاد می دهیم،
ما مصرف یادگرفته های شان را
به آن ها می آموزیم.
ما دانش به کار گرفتن دانش شان را
به آن ها می آموزانییم.
ما سرعت انتقال،
سرعت تصمیم گیری
و سرعت عمل را
دامن می زنیم.
ما استادان را
در دانش روزشان،
در شیوه های انتقال شان،
و در شناخت فراگیرنده
یاری می کنیم.

ما عادت به اندیشیدن و مهارت اندیشیدن را
دامن می زنیم.

ما تخیل و تصور و تفکر را
در بستر شناخت روان می کنیم.
ما سعی می کنیم نگرش علمی داشته باشند،
از علم برای توجیه و تبیین پدیده ها تغذیه کنند.
کمک شان می کنیم واژه شناس و واژه ساز شوند.
استحکام و زیبایی ساختار را
از زنگ کلام، از موسیقی گفتار
بشناسند.

ما شیوه های عرضه،
فن عرضه
و مهارت عرضه را
یاد می دهیم.

ما فراوان خوانی را
به جای سخت خوانی می گذاریم.
درک پیام را و ارسال پیام را
معیار می گیریم.

ما انگیزه یادگیری،

شوق و عطش دانستن و درک کردن را،

لذت بهره برداری از دانسته ها را،

و نتایج ناشی از درک و تسلط و مهارت و تولید را
راه و روش خود قرار داده ایم.

“چه ” یاد گرفتن

برای ما اول است؛

“چه گونه ” یاد گرفتن

در خدمت آن.

و مهارت به کار بستن دانسته ها

هدف.

یادداشت پیش از دیدار

نگاهی دیگر،
تعریفی دیگر،
انتظاری دیگر -
از زندگی،
از آدم،
از یادگیری،
از تلاش،
از تولید،
از آمدن و از رفتن.

چنان بوده است و
هنوز هست
که در "تربیت" معلم
بیشتر شیوه های یاددهی را می دهند.

ما

رفتار با کودک را

با نوجوان را،

با جوان را

با توده بزرگ را

می آموزیم و تعریف می کنیم.

ما

یکی شدن را،

مرید و مراد شدن را،

عاشق شدن را،

روی پای خود ایستادن را و

به دور دور دورها نگاه کردن را

یاد می گیریم و

تمرین می کنیم و

غنی می کنیم.

“یادداشت” پیش از سخنرانی

امتحان ورودی استاد

۷۵/۴/۶

برای رسیدن به حاکمیتِ “اندیشه”،
به حاکمیتِ “عشق و اندیشه”
رسالت ما در آن است که،
با کار معلمی،
دوست داشتن را بیوریم،
عشق ورزیدن را و اندیشه کردن را -
اندیشه علمی را.
کار معلمی
کاری علمی است،
کاری هنری است،
کاری فلسفی است.
اگر بدانیم که چه می خواهیم
کار فلسفی کرده ایم.
اگر بدانیم که چه گونه آن را به دست آوریم
کار علمی کرده ایم.
و اگر به آن زیبایی و آهنگ شوق انگیز بخشیم
کار هنری کرده ایم.

امتحان ورودی دواطلبان تدریس

۸۷/۷/۲۱/۱۵

دلم می خواهد

یک دعای خیر در حق تان داشته باشم؛

یک آرزوی بزرگ -

آرزویی که خود یک عمر داشته ام و

به آن رسیده ام.

امیدوارم

شما هم

روزی

چهره در چهره این همه زیبایی داشته باشید،

نگاه تان

روی

چهره های باز،

لب های خندان،

قدهای افراشته باشد.

نگاه در نگاه جوانانی داشته باشید

که بلندپروازانه

با اندیشه های رشد یافته،

با آرزوهای تلطیف شده،

اهرم های سترگ "عشق و اندیشه" را
در کف باکفایت خود گرفته اند؛
و بنا دارند
کشتی های به خاک نشسته را
به آب اندازند -
به آب پهنه های گسترده زندگی فردا.
جوانانی که
هم می خواهند،
هم می دانند
هم می توانند
جوانانی
که نه فقط می خواهند
راه را بهتر روند
که راه بهتر را نیز
...

یادداشت پیش از سخنرانی

دنیا، برای هر کس،
همان گونه است
که او می بیند
ما نمی خواهیم دنیا را بشناسیم؛
می خواهیم بسازیم -
که برای ساختن،
“شناختن” امر دایمی است.
اما، شناختن چی؟
ما که نمی توانیم همه چیز را بشناسیم،
لزومی هم ندارد.

تبحر معلم با تبحر محصل فرق دارد -
یکی باید خوب ماشین را بسازد،
یکی باید خوب آن را براند.
یکی همه قدرت و زیبایی و تبحرش
در عرضه است
دیگری در کاربرد.

یادداشت قبل از سخنرانی

امتحان ورودی استاد

۸۴/۱/۲۴/۱۵

شما باید آرزوها را بسازید؛
باید به خواست ها سروسامان دهید -
آن ها را منطقی کنید، علمی کنید،
و پاسخگوی روزهایی که هنوز نیامده است،
دنیایی که دیده نشده.
دنیایی که فاصله می گیرد
از آن چه رسالت خود را انجام داده است
و در گذشت زمان رنگ باخته است
شما آنچه را دیده نمی شود به تصویر می کشید.
باز و شکوفا می کنید،
دوست داشتنی و قابل قبول می کنید.
برای مردم مفهوم و ملموس و پذیرفتنی و دسترس
می کنید.

مردم را به فکر کردن،
تجدید نظر کردن،
نپذیرفتن،
خلق کردن،
هوای تازه خواستن،
روی پای خود ایستادن و
دراز مدت اندیشیدن
عادت می دهید
به عادت نکردن نیز.

ما این جا نیامده ایم
که یاد بگیریم چه چیزی را به چه کسی یاد دهیم.
ما نیامده ایم
که انسان های فاضل دانشمند،
زبان دان و زبان شناس،
ادیب و نویسنده بار آوریم.
ما لباس معلمی را - در کسوت همیشه شاگردی -
به تن می کنیم تا زندگی را تغییر دهیم،
متحول کنیم، بسازیم، بارور کنیم.
هدف ها را از نو تعیین کنیم،
خصال آدمیان را تغییر دهیم.

که اگر خود تغییر نکنیم، متحول نشویم،
تلاقی زمان و مکان دست مان نیاید،
آینده را - آن گونه که می آید - نبینیم،
در ساختن آن چه آرزو داریم شرکت نکنیم،
به توانایی های انسان باور نیاوریم،
توانایی ها را شعله ور نکنیم،
پژمردگی ها و تردیدها و ناامیدی ها را نزداییم،
خود قد راست بگیریم و چهره نگشاییم
چکش زدودن زنگارها را به دست بگیریم ...

لباس معلمی از تن مان می ریزد،
زیر پای مان گیر می کند،
به زمین مان می زند.

ما آمده ایم که
شادایی را به زندگی برگردانیم،
کمرها را راست کنیم،
زنان را پرتوان،
گام ها را استوار.

ما آمده ایم تا به مردم راست راه رفتن را،

سر بالا گرفتن را،

قامت افراشتن را،

یاد دهیم.

پروردن و پرشکوه کردن و متعالی کردن هدف را،

تغییر روش را،

علمی کردن آن را،

پربازده کردن آن را.

شما آمده اید “شور زندگی” بیافرینید؛

با توانمند کردن ذهن ها

لطیف کردن احساس ها

چابک کردن بدن ها.

به جای "سخنرانی"

در محضر استادان

۸۱/۲/۱۷

در زندگی روزهایی هست که فراموش نمی شود -
که خاطرات شیرین و زنده اش همیشه با ماست.
و امروز از آن روزهاست.
من نیم قرن است معلمی می کنم، اما هیچ وقت،
در هیچ جا، چنین شور و حالی بین "معلم" ها
ندیده ام؛

این نشانی از رضایت درون است؛

رضایت از بودن و لذت از کار -

که همین، با تعبیر من، "خوشبختی" است.

اگر مشکلات نباشد، موفقیت ها معنا ندارد.
اگر شکست ها نباشد، پیروزی ها معنا ندارد.
اگر ناخوشایندی ها نباشد، خوشایندی ها معنا
ندارد.
اگر مردن نباشد، زنده بودن معنا ندارد.

و خوش به حال آنان که شکست ها را - برای پیروز شدن - شیرین می پذیرند.

از گرده شکست پل پیروزی می سازند.

آنان که از حل "مشکل" - برای دستیابی به موفقیت - لذت می برند.

آنان که با دانش و درایت و پشتکار و شجاعت و پی گیری، ناخوشایندها را "خوشایند" می کنند.

هر تعداد علفخوار یک گوشتخوار می خواهد.
اگر گوشتخوارها نباشند، علفخوارها بیمار می شوند؛
می میرند.

اگر مسئله نباشد، حل کردنی در کار نیست
و اگر "حل مسئله" نباشد، فکری رشد نمی کند
و اگر فکری در کار نباشد انسان دیگر انسان نیست.
حیوان هم فکر می کند، اما ما مسائل بیرونی را
درونی می کنیم - و با فکر کردن، آن ها را حل.
دیدن انگیزه فکر کردن است؛
برای آنان که می اندیشند.
شنیدن انگیزه فکر کردن است؛
برای آنان که می اندیشند.

هر محرکی پاسخی می طلبد و هر پاسخی از سیستم عصبی، و در اعتبار خیلی بالا، از مغز نشأت می گیرد.

پاسخ های خود به خودی نیز، بار اول از مغز فرمان گرفته اند، و با تکرار عادت شده اند، و با مرور زمان - با گذشت نسل ها - غریزه.

اگر سر آدمی را ثابت نگه دارند، و چشم های او را بی حرکت؛ دیگر نمی بیند.
اگر مدتی چیزی روی پوست بماند و حرکت نکند؛ دیگر احساسش نمی کنی.
اگر مدت طولانی ای نوع کار و نگرش به کار و محیط کار و شیوه های برخورد با کار، عوض نشود؛ دیگر نه مشکلات آن را می فهمی، نه لذتی از آن میبری، نه شوقی برای ادامه یا گسترش آن داری.
به شی ای تبدیل می شوی که دور خود می چرخد تا از چرخیدن بیفتد.

و تو، انسانی، اشرف مخلوقات، بزرگ و اندیشمند جاندارانی.

باید، خود، "محرک" را انتخاب کنی -
با روشن بینی، با نیازشناسی، با آینده نگری، و در
مقایسه با آن چه که بوده است و آن چه که هست.
تو باید، خود، عالمانه و خردمندانه، پاسخ را
هدایت کنی.

پاسخ تو باید به رشد تو، به کامیابی تو، به سلامتی
تو، به توانمندی تو، و به زیبایی تو کمک کند.
اگر محرک ها تغییر نکنند، تبدیل نشود، با نیاز و با
زمان پیش نرود ...
پاسخ ها نیز تغییری نخواهد کرد،
و اگر پاسخ ها تغییری نکنند،
زندگی کردن - با تعبیر ما - تمام شده تلقی
می گردد.

. . .

* * *

یک محفل آموزشی می تواند قدرتمندترین
نیروی محرکه چرخ زندگی باشد -
چون علم در اختیار اوست، اندیشه در اختیار اوست،
بیان در اختیار اوست، نیروی انسانی در اختیار اوست:
سازندگان تاریخ.

اثری که یک نوشته می تواند داشته باشد، یک فکر تازه، یک شعر زیبا، دم گرم یک سخنران، رفتار یک "مربی" . . .

شما باید "ذهن" را باز کنید؛ آن چه را هست، آن گونه که هست به نمایش کشید.

"رابطه"ها را بدهید، "ارتباط"ها را بسازند.

شما باید هشیاری را، آمادگی پذیرفتن را، تحول درون را، تغییر شیوه های رفتاری را، بلندپروازی را، بیش خواهی را، هنر دوستی را، تواضع گوش دادن را، شرم پرسشگری را - از خود پرسیدن را - اندیشیدن را، مسئله یابی را، مسئله کاوی را، تجزیه و تحلیل را، علت یابی را، نتیجه گیری را، مطالعه را، پژوهش را، پرکاری را، شور زندگی را، پایداری را، شوق ساختن را، امید به آینده را، با هم بودن را، روی پای خود ایستادن را، کوتاه گویی را، زیباگویی را، لبخند همیشگی را، مثبت نگری را، واقع بینی را، شادابی را، پشت سر گذاشتن را، پیش روی گرفتن را، از گذشته عبور کردن را، به آینده رسیدن را، نایستادن را، نبریدن را، ننشستن را، نلمیدن را، قد برافراشتن را، اوج گرفتن را، از بالا دیدن را، ستایش کردن را،

سر بر آسمان ساییدن را،

پای بر زمین داشتن را ...

در اندیشه و نگاه و بیان و احساس و کار و حرکت

فراگیرندگان بکارید و پرورش دهید.

به کلامی بهتر، امر رفتاری شان کنید -

پندار و گفتار و کردارشان شود.